

بحران نوگرای و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر

نویسنده: دکتر سیدعلی اصغر کاظمی
ناشر: نشر قومس
چاپ اول ۱۳۷۶

نقد کتاب از: علی اکبر امینی

سیاسی و اجتماعی و نظامی او. اما انحراف از آنجا شروع شد که پاره ای از آنان که مأمور فراگیری علوم و فنون غرب شدند و به این منظور راهی آن دیار گردیدند، به بیراهه رفتند و در دام «غول بیابان» افتادند و علت و علل راز و رمز غرب را درست درک نکردند و نفهمیدند که به قول اقبال:

قوت مغرب نه از جنگ و رباب نی زرقص دختران بی حجاب
محکمی اورا نه از لادینی است نی فروغش از خط لاتینی است
قوت افرنک از علم و فن است از همین آتش چراغش روشن است

از سوی دیگر چون فراگیری علم و دانش را نیز دشوار یافتند، تن آسایی پیشه کردند و به دنبال سهل رفتند و به اقتباس از «ظواهر» پرداختند و چون آن شاگرد مولوی که در شناخت «درخت معرفت» توفیقی نیافته بود اینان همه مأموریت و مسؤولیت خویش را از یاد بردند و به ظاهر پرداختند و از شاخ معنی بی بال و پرماندند! حال و روز اینان را از گفتمان همان دوران می خوانیم:

«حکومت ایران نه به قانون اسلام شبیه است نه به قاعده ملل و دول دیگر. باید بگویم: حکومتی است مرکب از عادات ترک و فرس و تاتار و مغول و افغان و رُم، مخلوط درهم و یک عالمی است

نوبت کهنه فروشان درگذشت نو فروشانیم و این بازار ماست
(مولوی)

آن روز که شاه دلیر ایران - اسماعیل صفوی - در چالدران طعم تلخ شکست را چشید به این نکته پی برد که «در غرب خبرهای داغی هست» و این آغاز ماجرا بود. اگر چه شاه اسماعیل نتوانست اندیشه خود را که همان بهره گیری از تکنولوژی نظامی غرب بود عملی سازد، چون در حقیقت فرصت آنرا نیافت، اما آنچه او در سر داشت، توسط شاه عباس، نادرشاه، کریمخان زند، عباس میرزا، قائم مقام فراهانی، امیرکبیر، میرزا حسین خان سپهسالار و... به عمل پیوست. به یقین هر مدیر مدبر و هر دولتمرد بینش مندی که در چالدران می بود و هر کس که قرارداد پاریس را امضا می کرد و به تشییع جنازه «هرات» می رفت، هر کس در گلستان و ترکمانچای حضور می داشت و به چشمان خودش شاهد کوچکتر شدن نقشه ایران می شد، به همان نتیجه ای می رسید که آنروز شاه اسماعیل رسیده بود: تأمین منافع ایران و حفظ تمامیت ارضی و بقای کشور و ملت در گرو نوسازی نظامی، سیاسی و اداری است و این میسر نمی شود مگر با شناخت غرب و بهره گیری از دستاوردهای فنی و

این کتاب می‌کوشد با بینشی واقع‌گرایانه مسأله «خود» و «بیگانه» و «درون» و «بیرون» و شرق و غرب و نو و کهنه و سنت و مدرنیسم و... را مطرح نماید؛ نه چون آل احمد ندیده و نخوانده و نسنجیده بی‌گدار به آب می‌زند و نه مانند کسانی چون علامه اقبال، سخشنش «شعار» گونه می‌شود!

آقای دکتر کاظمی چنان‌که درخور ایشان است، با آرامش کامل و با فراغ‌بال و بینشی خردمندانه و به شیوه‌ای علمی می‌کوشد این مسائل را به بحث بگذارد. در هر حال از استاد «روش‌شناسی (متدولوژی)» انتظاری جز این نمی‌رود. کار آقای کاظمی در مقایسه با کارهای مشابه که تا کنون نوشته شده دو ویژگی دارد:

نخست آنکه با بینشی چند بُعدی و روشی تلفیقی از جامعه‌شناسی و تاریخ و فلسفه و روانشناسی به سراغ موضوع می‌رود؛ دوم آنکه گستره‌ای گسترده و بدیع و متنوع پیش چشم می‌آورد و قالب‌های تنگ سنتی را درهم می‌شکند. در بین استادان نامدار علوم سیاسی ایران کم بوده‌اند نامورانی که علم سیاست - این «آم‌العلوم» - را از حوزه متعارف و متداول خویش یعنی «تجزیه و تحلیل قدرت رسمی» فراتر ببرند و آنرا با روانشناسی و جامعه‌شناسی و حقوق و تاریخ و ادب و فرهنگ و عرفان و به تعبیر «فوکو» حتی با بیمارستان و تیمارستان درآمیزند. سیاست را هم در کاخهای شیشه‌ای بجویند و هم در کوخهای گلی! و این یعنی مدرنیزاسیون علم سیاست! پیشاهنگ مدرنیزاسیون علوم سیاسی و طلیعه‌دار تغییر و تحول و تعمق آن در ایران، استاد بی‌تا و بی‌همتا روانشاد حمید عنایت بود که: «چون سوخته در خیل (او) بسیاری هست».

امروزه جمعی از استادان ما سنت سنیّه آن «سوخته دل» را پاس می‌دارند و آقای دکتر کاظمی از این حلقه یکی است.

از آنجا که «بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر» مسائل و موضوعات متعدد و متنوعی را مطرح نموده است، کار معرفی و نقد دشوار می‌نماید، چه معمولاً حوزه و حوصله «نقد» محدود است. از این رو طبیعی است که بسیاری از گفته‌های گفتنی بر زمین بماند و ناگفته گذاشته شود. پس ناگزیر باید دست به‌گزینش و انتخاب زد.

برای آشنایی با محتوای کتاب در آغاز فشرده و عصاره آنرا از متن کتاب می‌آورم:

«این تحقیق به ده فصل تقسیم شده است. فصل اول به طرح کلی بحث می‌پردازد که در آن پس از یک مقدمه، مسأله اصلی، علل و زمینه‌های انتخاب آن، هدفها و فرضیه‌های اصولی معرفی

علی‌حده... شتر مرغهای ایرانی که از بطرزبورغ و سایر بلاد خارجه برگشته‌اند و دولت ایران مبلغها در راه تربیت ایشان متضرر شده، از علم دیپلمات و سایر علوم می‌کوشد به تحصیل آن مأمور بودند معلومات آنها به دو چیز حصر شده: استخفاف ملت و تخطئه دولت. در بدو ورود پای ایشان بر روی پا بند نمی‌شد که از اروپا آمده‌اند. از موجبات اخذ و طمع و بخل و حسد به مرتبه‌ای تنزیه و تقدیس می‌کنند که همه مردم به شبهه می‌افتند که آب و هوای بلاد خارجه عجب چیزها از آب بیرون آورده. گویا توقف آنجا بالذات مرتبی است و قلب ماهیت می‌کند.» (رساله مجدیه تألیف مجدالملک)

چنان‌که می‌بینیم، جنجال «شرق و غرب» و غرب‌زدگی و غرب‌گرایی و سرانجام سنت و مدرنیسم از همان آغاز پیدایی بویژه در دوران ناصری مطرح می‌شود و شاید هم تا «حشر بشر» ادامه و استمرار یابد! لیکن در روزگار ما این مقوله رنگ دیگری می‌گیرد و تبدیل به یکی از مسائل جنجالی می‌شود؛ این بار در قالب «تهاجم فرهنگی» قدم به میدان می‌گذارد تا عنوانی باشد که دیگر امکان بحث بیطرفانه را از نویسندگان و متفکران و صاحب‌نظران بگیرد! طرفه آنجاست که «سیما» نیز تا کنون گاهی سیمایی کاملاً دور از بیطرفی و غیر اصولی اتخاذ کرده است. برنامه پر مدعی و بی‌محتوایی چون «هویت» که خود عاملی بود برای خشکانیدن بنیان هویت و رواج بی‌هویتی، به صغیر و کبیر رحم نمی‌کرد و پیر و جوان نمی‌شناخت و حتی مقیمان «حریم حرم» فرهنگ و تمدن و هویت را نیز به شمشیر می‌زد؛ مقوله فرهنگ را تبدیل به یکی از محرّمات و «تابو»ها می‌کرد! آن برنامه کار را بدانجا کشاند که چهره‌های تابناکی هم که یک عمر به تدریس و تعلیم مبانی فرهنگی ایران زمین پرداخته بودند، زیر سؤال می‌رفتند! در چنین جو آشفته و فضای آکنده از بدبینی، گفتن از فرهنگ و سنت و تجدد و مدرنیسم و... بیش از پیش حساس و مهم است و به تعبیر آقای دکتر کاظمی، تبدیل به «رسالت روشنفکرانه» می‌شود. هر روشنفکری که قدم به این عرصه می‌گذارد، در عین حال باید بداند که در آن «خطر گمراهی» در کمین است. پس باید بینشی صاف و دانشی روشن و کافی را خضر راه خویش سازد تا رسالت سقراط‌گونه خویش را به‌درستی بگذارد.

استاد پرکار و پرتوان و خوش فکر آقای دکتر سیدعلی اصغر کاظمی بر آن شده است که «رسالت روشنفکرانه» اش را نسبت به جامعه‌ای که به آن عشق می‌ورزد به انجام رساند. یکی از آثار ایشان که به این مهم می‌پردازد «بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر» است.

می‌شود. در فصل دوم رابطه فرهنگ، سیاست، اندیشه، فلسفه و بینش سیاسی تشریح گردیده است. فصل سوم چارچوب نظری بحران را در فرآیند نوگرایی بررسی می‌کند. در فصل چهارم فرضیه‌ای نسبتاً نو معرفی شده است. فرهنگ سیاسی، جامعه مدنی و دولت عنوان فصل پنجم است. فصل ششم می‌کوشد فرهنگ و سنت سیاسی را در ایران از دو منظر داخلی و خارجی ترسیم کند. اینکه بیگانگان چگونه به ما می‌نگرند، چه انگیزه‌هایی پشت نگاه آنهاست؟ چقدر به سنت شرق شناسی غرب می‌توان اعتبار داد و اعتماد کرد؟

در فصل هشتم با برشهای مقطعی در بدنه فرهنگ سیاسی ایران و با نگاهی آسیب‌شناسانه، سنت‌های ریشه‌دار، غالب و بحران‌آفرین شناسایی و تشریح می‌شود. بحران غرب‌گرایی و شکاف فرهنگی موضوع فصل نهم است. این فصل نتیجه می‌گیرد که «شکاف فرهنگی موجود در جامعه قبل از هر چیز معلول سنت‌های عقیم و ناکارآمد و سطحی‌نگری به شیوه تفکر علمی و عقلایی و فرهنگ برخاسته از ارزشهای عصر روشنگری است. سرانجام در پایان کتاب با مروری بر نکات عمده بحث، مسأله فرهنگ و سیاست را در زمان حاضر و با عنایت به سیاست فرهنگی موجود در بوته نقد و ارزیابی قرار می‌دهیم.» (صص ۳۲-۲۹ با تلخیص).

در لابلای این فصول دهگانه نکات سودمند فراوانی می‌توان یافت اما در عین حال به چند مطلب بحث‌انگیز نیز برمی‌خوریم. به عنوان مثال، در یک صد صفحه اول کتاب موضوعات جالب و جاذبی چون فرهنگ و اندیشه سیاسی، فرهنگ و فلسفه سیاسی، فرهنگ و بینش سیاسی و آنگاه مطالبی در مورد شناخت بحران، نگرش منظومه‌ای به تحلیل بحران، بحرانهای مرحله گذار در فرآیند نوگرایی، فرهنگ و زمینه‌های بروز بحران در جامعه سنتی مطرح می‌شود که هر یک در جای خود به شیوه‌ای نو و پخته مورد تحلیل قرار گرفته است. از فصل چهارم به بعد سخن از مبادله فرهنگی، استقلال سیاسی، هویت ملی و راهبرد پیشگیری از تعارض بحران به بحث گذاشته می‌شود و آنگاه ویژگیهای جامعه مدنی یعنی مسائلی چون آزادی، مشارکت و قانون مطرح می‌شود و هر یک با روشن بینی و پختگی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد؛ بگذریم از مباحثی که پیرامون انقلاب مشروطه آمده است. در آنجا که نویسنده در مورد آن انقلاب دید منفی دارد، می‌توان با نتیجه‌گیریهای مخالف بود (صص ۱۰۰-۹۸ و ۱۵۱).

در صفحه ۱۰۵ کتاب، آنجا که مشارکت بعنوان یکی از شاخصهای جامعه مدنی مطرح شده است، می‌خوانیم:

«اگر ما نتوانیم زمینه مشارکت مردم در اعمال حاکمیت را از طریق نهادهای مدنی و تشکلهای سیاسی فراهم کنیم، دموکراسی حرف بی‌معنایی خواهد بود». به یقین این حرف کاملاً درست است و مورد وفاق عالمان علم سیاست اما در ادامه می‌افزاید:

«البته لازم به ذکر است که از بعد از استقرار جمهوری اسلامی در ایران متغیر جدیدی به مفهوم مشارکت سیاسی افزوده شد و آن شرکت در انتخابات به عنوان یک فریضه دینی بود. این تمهید بسیار حساب شده در واقع آن گروه از مردم و توده‌های ناآگاه سیاسی را که نه انگیزه‌ای برای مشارکت داشتند و نه شناختی از مواضع و گرایش‌های حزبی به عنوان ادای تکلیف شرعی به پای صندوقهای همه‌پرسی و انتخابات می‌کشاند.» (ص ۱۰۵)

در این زمینه باید گفت اولاً «مشارکت» باید دور از جنبه‌های دستوری و تجویزی باشد. به قول «اریک فروم» صرفاً انتخاب کردن و مشارکت داشتن مهم نیست بلکه آگاهانه و خودآگاهانه برگزیدن مهم است. البته «تکلیف» شرعی در کشور ما همواره مورد احترام بوده است اما نتایج عملی آن همیشه یکسان کارا و مؤثر نبوده است.

ثانیاً، مشارکت در مفهومی که مورد نظر آقای دکتر کاظمی است، با آنچه در قانون اساسی آمده تفاوت دارد. در مقدمه قانون اساسی چنین آمده است:

«...قانون اساسی زمینه چنین مشارکتی را در تمام مراحل تصمیم‌گیریهای سیاسی و سرنوشت‌ساز برای همه افراد اجتماع فراهم می‌سازد تا در مسیر تکامل انسان هر فردی خود دست‌اندرکار و مسؤول رشد و ارتقاء و رهبری گردد که این همان تحقق حکومت مستضعفین در زمین خواهد بود.»

آگاهی و خودآگاهی و برخورداری از امکانات شرط لازم برای مشارکت است. باز قانون اساسی در اصل سوم که وظایف دولت را برمی‌شمارد، در بند دوم می‌گوید:

«بالا بردن سطح آگاهیهای عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر».

و سپس در بند هشتم می‌گوید:

«مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خویش».

قانون اساسی به درستی مشارکت آزادانه و آگاهانه را مورد نظر دارد. مشارکت تکلیفی و تعبدی و تقلیدی مشارکت نیست.

«ساموئل بکت» در نمایشنامه «چشم به راه گودو» می‌گوید که هیچ چیز بدتر از تعبد نیست: وقتی که «پوتزو» مظهر گردن کلفت

در فصل هفتم که از برخورد سنت و تجدّد در ایران سخن به میان می‌آید، مقایسه‌ای بین فرهنگ اشراقی و استدلالی می‌شود. اگر چه استاد ارجمند بیشتر در مورد «ادبیات ستیز» بحث کرده‌اند و از نقش مثبت آن پرده برداشته‌اند، اما در این فصل با دیدی منفی به مسأله می‌نگرند:

«یکی از علت‌های اصلی عقیم ماندن اندیشه نوگرایی در فرهنگ سیاسی ایران، به سنت تفکر اشراقی و بینش قضا و قدری مربوط می‌شود.... در ادب فارسی عقل و خردگرایی به صراحت یا به کنایه مورد تمسخر قرار گرفته و به عنوان عنصری دست‌وپاگیر و ابزار ستم فرمانروایان قلمداد شده است. به جای آن عشق به عنوان کانون امید و حرکت ورهایی در همه جا حضور دارد. بدون اینکه بخواهیم از همین اجمال به نتیجه کلی برسیم، طبیعی است که عشق هر چند عزیز و بر بها، در جای خود نمی‌تواند یکسره جای عقل را در نظم سیاسی - اجتماعی پر کند. گویا در میان بسیاری از ایرانیان حتی تحصیل کرده‌های ما عشقی اندیشیدن، عشقی کار کردن و عشقی زندگی کردن و عشقی.... بسیار متداول است.» (ص ۱۴۰)

ظاهراً مرحوم دکتر شریعتی هم نظر آقای کاظمی را در این باب دارد، آنجا که می‌گوید:

«ادبیات ما بیشتر در شعر تجلی دارد و شعر ما بیشتر در غزل و غزل ما مجموعاً عبارت است از آه و ناله و زاری و زوزه‌های ذلت‌آور و رقت‌بار عاشق برای جلب نظر معشوق.»

(با مخاطب‌های آشنا - ص ۱۰۵)

شکی نیست که در ادبیات مبتذل، عشق هم مبتذل است اما در مجموعه ادبیات گران سنگ ما، ادبیات مبتذل حجم اندکی دارد. عشقی که سراسر ادبیات عرفانی و ترازیک ایران را فرا گرفته، همان است که «فروم» در «جامعه سالم» آنرا به نحوی شایسته تبیین می‌نماید و جایگزین همه روابط ناسالم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌سازد؛ یعنی آنرا صرفاً یک احساس درونی و یک مقوله فردی و خصوصی نمی‌داند. عارف نامدار هندی کریشنامورتی نیز برای عشق چنین نقشی را در نظر دارد. او عشق را لازمه حکومت مردم سالاری داند زیرا عشق هر نوع رابطه ناسالم سیاسی را در هم می‌کوبد. جایی که عشق باشد، دشمنان دموکراسی یعنی ترس و وحشت و تهدید و ارعاب و خشونت مجالی برای ظهور و بروز نمی‌یابند.

(نارضایتی خلاق - کریشنامورتی)

افتخار فرهنگ و ادب ما در همین ترویج «عشق» است که به قول سعدی از عشق «می‌گویم و بعد از من گویند به دورانها». البته

کور و علیل تاریخ به «لاکی» مظهر زنجیریان عالم دستور می‌دهد «فکر کن» و او شروع به فکر کردن می‌کند، عملاً ثابت می‌کند که فکر کردنی که تبدی باشد فکر کردن نیست بلکه سرسام سخیفانه و نامفهومی است که در آن هم حیثیت انسان به ننگ و رسوایی آلوده می‌شود و هم زبان، این شاخص ترین مظهر انسانیت (نقد توری و توری نقد - رضا براهنی - ص ۱۰۱). آیا این حکم در مورد مشارکت هم صدق نمی‌کند؟

ثالثاً، حکم مؤلف کتاب این است که سیستم «تکلیف» می‌تواند جایگزین رقابت حزبی شود! در صورتی که به گفته کارشناسان سیاسی وجود حزب و سیستم چند حزبی شرط لازم برای پی‌افکندن دموکراسی است. قانون اساسی هم در اصل بیست و ششم آنرا برسمیت می‌شناسد. بدون شك مؤلف محترم کتاب خود موافق هرگونه ساخت و سازی است که به تقویت بنیان دموکراسی بینجامد و در اول صفحه ۱۰۵ هم به صراحت آنرا بیان می‌کند.

در فصل ششم، از سنت سیاسی ایران بحث شده و عناصر پویای فرهنگ ایرانی مشخص شده است. در فصل هفتم، در واقع اصلی ترین مسأله کتاب یعنی سنت و مدرنیسم به بحث گذاشته شده است. عنوان کتاب مؤید این است که «سنت» و سنت پرستی هرگز مشکل ساز نبوده است، این «مدرنیسم» است که بحران‌زا و مشکل‌آفرین است. استاد کاظمی به جای مدرنیسم تجدّد را - همانند بسیاری دیگر از مترجمان ما - قرار داده‌اند اما به نظر می‌رسد این واژه قابل ترجمه به تجدّد یا نوگرایی نباشد (ما و مدرنیّت - داریوش آشوری - ص ۲۸۹). زیرا مدرنیسم در هر حال دورانی خاص را در برمی‌گیرد هر چند که نه آغازش به درستی معلوم است و نه انجامش (مردان اندیشه - ص ۲۹۳)، اما در اینکه ربع اول قرن بیستم دوران اوج مدرنیسم بوده است، ظاهراً اختلاف نظری نیست (پسامدرنیسم در پوته نقد) حال آنکه تجدّد نه زمان خاصی را در برمی‌گیرد و نه محتوای خاصی را می‌رساند مثلاً نمی‌توانیم نوگرایی را با مسائلی چون عقلانیت یا تقسیم کار و تخصص و حقوق فطری و نظایر آن محک بزنیم. گذشته از آن، شاید بتوان از فرامدرنیسم در برابر مدرنیسم یا در کنار آن سخن گفت اما واژه «فرانوگرایی» دیگر در فارسی معادلی شیوا و رسا و معنی دار نخواهد بود. البته بگذریم از اندیشمندانی چون «فوکو» که آن را از بیخ و بن نفی می‌کنند. فوکو می‌گوید:

من این واژگان و این تمایز مدرن - پسامدرن را نمی‌پذیرم. اول آنکه نمی‌دانم منظور از «مدرن» چیست؟ در دهکده من در «بروتاین» مدرن بودن یعنی داشتن برق. (نقد عقل مدرن - رامین جهاننگلو - ص ۲۴۱).

استاد عشق را به طور کلی نفی نکرده اند و خود هم به اهمیت آن واقفند و بارها اشاره فرموده اند و حتی اندیشه‌وری چون شریعتی هم خود «عاشق پیشه» بوده است زیرا عشق است که به قلمش آن همه گرمی و شور و شوق و حرارت بخشیده است. دردشت اندیشه شریعتی عشق خرمن زده است زیرا اگر جز این بود، این حکم درست درمی آمد که:

«در آن دشتی که نبود آب، خرمن بر نمی خیزد»

اما آمیزش آن عشق متعالی اشراقی و عرفانی با عشق مبتذل که در دهه ۵۰ وارد ادبیات شده بود، کاری بسیار خطرناک است و به قول مولوی:

عشق حقیقی است مجازی مگیر این دم شیر است بیازی مگیر
ادبیات و فرهنگ اشراقی ما بیش از آنکه در خدمت ترویج فرهنگ ناسالم سیاسی باشد، با آن مبارزه کرده است. سالوس و ریا و نفاق و دروغ و تزویر و زرق و دین فروشی و کج اندیشی و خرافه پرستی و قدرت طلبی و فخر فروشی و منیت و انانیت و حرص و آرزو و رواج حقد و حسد و خشونت و رعب و فزع و تعصب و ترس و نادیده گرفتن انسان و حقوق انسانی همواره بلای جان «جامعه سالم» بوده است. ادبیات اصیل و روشنگر فارسی بی امان با این فرهنگ ناسالم مبارزه کرده است؛ به عنوان نمونه:

در زمان حافظ درد اجتماعی عبارت بود از حکومت ریا و رواج کار دینداران دغل و همدستی شیخ و شحنه در غارت مردم و مهمترین «سفارش اجتماعی» عبارت بود از ساختن سلاحی برای تخریب این سازمان ریایی و بوجود آوردن فلسفه‌ای که مردم را از بوسیدن دست سالوسان معاف کند.» (کتاب زمان - دکتر مصطفی رحیمی - ص ۳۰)

آنچه را فیلسوفانی چون نیچه و سارتر و هایدگر و فوکو در ادبیات می‌جویند که گاهی از آن به ادبیات اقلیت یاد می‌شود، (سرگشتگی نشانه‌ها - ژان دلوز - ص ۲۱۵)، در ادبیات ما فراوان می‌توان مشاهده کرد. هرچند در کنار این ادبیات مترقی، بخش اندکی «ادبیات درباری» داریم که در خدمت ترویج ضد ارزشهاست و به تقویت بنیان رابطه «شبان - رمگی» کمک می‌کند (انسان در شعر معاصر - محمد مختاری) و به هر تقدیر با ظلم است نه بر ظلم؛ اما این بخش اندک چیزی از شکوه و عظمت ادب فارسی نمی‌کاهد، نازش و بالش ما به این مرده ریگ ارزشمند است که حلقه مطمئن اتصال اخلاف به اسلاف و تقویت کننده بنیان فرهنگ و هویت ایرانی است.

در فصل هشتم کتاب از سنت‌های بحران‌زا بحث می‌شود. این سنت‌ها عبارتند از: سنت خودکامگی و استبداد، سنت خشونت و

توطئه و تزویر، سنت کج اندیشی و نبود تسامح سیاسی، سنت بی‌اعتمادی، قانون‌گریزی و ریاکاری؛ و سرانجام در فصل نهم نوبت به طرح مسأله بحران غرب‌گرایی و شکاف فرهنگی می‌رسد. این مباحث همگی کامل است، اما مطلبی که در لابلای این صفحات تا اندازه‌ای نابه‌جا نشست، نقشی است که به «آل احمد» داده شده است. البته حق این است که هر جا صحبت «از غرب‌زدگی» به میان آید، از ایشان هم یاد بشود اما هرگز نباید کسی را بیشتر از آنچه هست، بزرگ نمود، ضمن اینکه غرب‌زدگی آل احمد رویهمرفته فاقد دقت علمی است.

یکی از مباحث جالب و پایانی کتاب به رسالت روشنفکران مربوط می‌شود. در اینجا مؤلف با دکتر شریعتی هم‌آواست که «روشنفکر پیامبر زمان خویشتن است» و همان نقشی را که فرانتس نویمان به روشنفکر سیاسی داده است، مؤلف تأیید و تحکیم می‌نماید. (آزادی، قدرت و قانون)

به نظر می‌رسد که استاد کاظمی در این کتاب در نهایت فرهنگ ناسالم سیاسی را یکی از علل و عوامل نابسامانیهای سیاسی می‌داند. به عبارت دیگر، ساختار سیاسی را ناشی از فرهنگ سیاسی می‌داند. شکی نیست که فرهنگ عاملی تأثیرگذار است اما نه به آن گونه که عامه مردم امروز باور دارند و سعی می‌کنند برای هر پدیده‌ای بنیان فرهنگی بسازند. خطر چنین بینشی آن است که در نهایت همه کاسه کوزه‌ها، به قول دکتر اسلامی ندوشن، بر سر مردم می‌شکند و دیگران تبرئه می‌شوند (سخن‌ها را بشنویم). حال آنکه همانطور که خود دکتر کاظمی در صفحه ۱۳۳ آورده اند، فرهنگ يك عنصر مستقل نیست بلکه خود از تجربیات تاریخی و متغیرهای سیاسی و اقتصادی متأثر می‌شود. بنابراین، چه بسا رابطه ساختار و فرهنگ را باید دگرگون کنیم و به جای اینکه ساختارها را ناشی از فرهنگ بدانیم، فرهنگ ناسالم را ناشی از ساختار ناسالم بدانیم (اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۸-۱۱۷ - دکتر حسین بشیریه)

در همین زمینه، در سفرنامه هولاک چنین آمده است:

ندانستم که این عادات (نیرنگ و دروغ و فریب) آیا از خصایل ذاتی ایرانی است یا باید آنرا معلول فشارهای متمادی استبداد شمرد که این ملت مقهور و منکوب آن شده است.

(کلك، اسفند و بهمن ۱۳۷۲).

و سخن پایانی این است:

«سنت و نوگرایی الزاماً و ماهیتاً با هم در تزاخم و تعارض نیستند بلکه در نتیجه تعامل مستمر آنها در جوامع در حال گذار است که

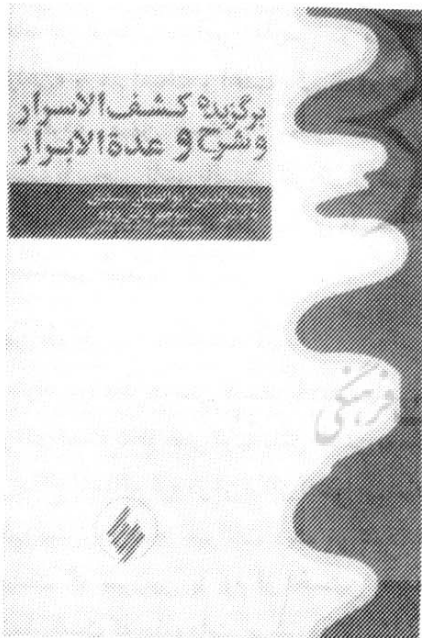
ما می‌گیرید. هر دیداری گریزی است. می‌خواهیم در آغوش بگیریم که ناپدید شده است. گویی دمی و نفسی بوده....! (سخن‌پاز - دکتر مصطفی رحیمی صص ۲۸-۲۷)

نیاز علمی دانشجویان و دانش‌پژوهان کشور از يك سو و عدم کفایت منابع تحقیق در مورد مسائلی از این قبیل، سبب می‌شود که جامعه همچنان احساس کمبود علمی نماید. از این رو کتاب بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر به عنوان يك منبع مفید و قابل اعتماد از دامنه این نیاز می‌کاهد اما آنرا مرتفع نمی‌سازد. پس در انتظار آثار دیگری از استاد کاظمی و سایر محققان دلسوز هستیم.

برخی ارزشها و متغیرهای غیرقابل کنترل به علت ضعف و رخوت یکی و سلطه جویی و تهاجم دیگری باعث اختلال، تنش و بحران در جامعه می‌شود.» (ص ۲۱۶)

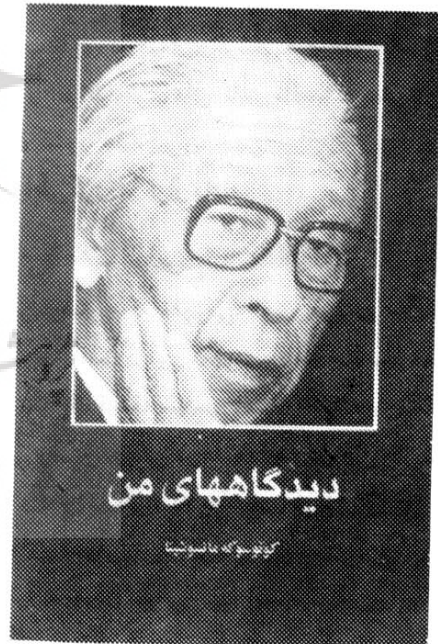
از آنجا که بین اندیشه‌های آقای کاظمی و اوکتاویو یاز در زمینه مدرنیته نوعی مشابهت دیده می‌شود، این نوشته را با کلامی از «باز» به پایان می‌برم:

«در سفرهای زیارتیم در جستجوی نوآوری و تجدد بارها و بارها گم شدم و پیدا شدم. به خاستگاهم باز آمدم و دانستم که نوآوری بیرون از ما نیست، در درون ماست.... ما نوآوری را در درگونیهای پیشاپیش دنبال می‌کنیم ولی هرگز بدان دست نمی‌یابیم. همواره از



برگزیده و شرح

کشف الاسرار و عدة الابرار
رشیدالدین ابوالفضل میبدی
به کوشش منوچهر دانش‌پژوه
نشر و پژوهش فرزانه روز
۲۶۴ ص - قیمت ۸۵۰ تومان



دیدگاههای من

کونوسوکه ماتسوشیتا
ترجمه باقر ولی بیگ / زهرا روغنی
انتشارات رسا
۱۸۷ ص - قیمت ۶۵۰ تومان